

بررسی مفهوم «ادب» و «تأدیب» و نسبت آنها با «تربیت» و واژه‌های

مرتبط دیگر*

چکیده

«ادب» و «تأدیب» از مفاهیمی هستند که در قرآن کریم به کار نرفته‌اند، ولی در روایات استعمال زیادی داشته و در امور تربیتی کاربرد فراوانی دارند. این دو واژه معانی متعددی دارند که در این پژوهش، پس از ریشه‌یابی و اشاره به سیر تطور معنایی آن‌ها، معنای غالب و اصلی که مطلق امر نیکوست، تعیین گردیده است.

با توجه به ارتباط این دو واژه با برخی واژه‌های مربوط به تربیت؛ شباهت‌ها و تفاوت‌های آن با تربیت و واژه‌های مشابه یا مرتبط دیگر مورد بررسی قرار گرفته و در این راستا به نسبت‌سنجی ادب با واژه‌های: تربیت، سیره، سنت، اخلاق، عمل، تهذیب، تزکیه و علم مبادرت شده است.

کلیدواژه‌ها: سیره، سنت، اخلاق، عمل، تهذیب، تزکیه، علم.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۲/۲۰؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۵/۱۷.

** استادیار جامعه المصطفیٰ | العالمية .

*** دانش‌پژوه سطوح عالی حوزه علمیه قم (نویسنده مسئول) (Ahmademamimoshaver@Gmail.com).

مقدمه

«تأدیب»، واژه‌ای عربی از ماده «أدب» و از مفاهیمی است که کاربرد فراوانی در متون دینی دارد. این واژه در قرآن کریم به کار نرفته ولی در روایات اسلامی و بحث تربیت بسیار به‌کار رفته است.

در کهن‌ترین و اصیل‌ترین کتاب‌های لغت عرب، ریشه اصلی واژه «أدب» را «دعوت» خوانده‌اند، به همین دلیل فراخوان و دعوت برای صرف غذا را «مأدبه» می‌نامند (فراهیدی، کتاب العین ۱۴۱۰: ۸/۸۵؛ جوهری، الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة ۱۴۱۰: ۱/۸۶؛ ابن زکریا، ترتیب مقاییس اللغة ۱۳۸۷: ۱/۷۵؛ ابن منظور، لسان العرب ۱۴۱۴: ۱/۲۰۶). از آنجا که عرب به میهمان‌داری و سفره انداختن، توجه زیادی دارد، به آداب و ظرافت‌های مهمان‌داری، «المأدبه» می‌گوید.

با بررسی سیر تطوّر لغوی این واژه، معلوم می‌گردد که واژه «أدب» پس از وضع در معنای «دقت‌ها و ظرافت‌های میهمان‌داری» (معنای اول)، توسعه معنایی یافت و به «هرگونه دقت و ظرافت در برخورد و رفتار با دیگران» اطلاق شد. به عبارت دیگر، ادب در این فرایند، «کیفیت و شکلی از صدور فعل است که باعث زیبایی و نیکویی آن می‌شود» (معنای دوم). به تدریج، افزون بر هیئت فعل و چگونگی رفتار، این واژه درباره خود «رفتارهای نیکو و زیبا» به کار رفت (معنای سوم) و همه فضایل، مکارم و رفتاری‌های پسندیده را شامل شد (زبیدی، تاج العروس من جواهر القاموس ۱۴۰۶: ۱/۲۹۶). برای نمونه، بنا بر معنای دوم، در رفتاری مانند سلام کردن به بزرگترها، وقتی با کیفیت خاص و همراه با تواضع و دست به سینه باشد، ادب خوانده می‌شود؛ اما بر اساس معنای سوم، خود سلام دادن، ادب است؛ نه اینکه کیفیت سلام دادن، ادب باشد.

در توجیه و تحلیل این توسعه معنایی، باید یادآور شد که هر چند در معنای دوم، ادب بر اعراض و کیفیت پسندیده اطلاق می‌شد و این اطلاق در معنای سوم، از عرض به ذات افعال نیکو تغییر کرد؛ اما خود رفتار نیکو نیز کیفیتی پسندیده برای رفتار کلان دیگری، مانند «ارتباط با مؤمنان» است. با این تحلیل، لازم نیست که معنای سوم را تغییر از اعراض رفتارها به ذات افعال پسندیده به شمار آورد؛ بلکه افعال نیکو نیز به یک اعتبار خود عرض و کیفیتی برای رفتارهای بالادستی خود است.

واژه ادب توسعه معنایی دیگری نیز داشته است؛ یعنی علاوه بر آنکه به افعال پسندیده گفته می‌شد، به مجموعه افعال نیک و همه افعال اخلاقی که صفت خوبی در معنای خود داشته باشند نیز اطلاق گردید (معنای چهارم). شاید به همین دلیل طریحی (طریحی، مجمع البحرین ۱۳۶۴: ۲/۵) ادب را به «حُسن الاخلاق» تعریف کرده است.

البته زمانی در این کاربردها از «کیفیت فعل» به ادب تعبیر می‌شود که «ذات فعل»، راجح یا دست‌کم مباح باشد، به همین جهت هیچ‌گاه کیفیت رفتارهای زشت را ادب نمی‌نامند. اساساً در درون معنای ادب، «حُسن» نهفته است (ابن عباد، المحيط فی اللغة ۱۴۱۴: ۹/۳۷۸) و از افعال زشت به دور می‌باشد (زبیدی، همان: ۱/۲۹۶) بنابراین، چنان‌که علامه طباطبایی نیز اشاره دارد، این واژه همیشه به صورت مثبت به کار می‌رود (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن ۱۴۱۷: ۶/۲۵۶) و به کار بردن عبارت «سوء‌الادب» نیز نوعی مجازگویی است.

همچنین «کیفیت عارض بر رفتارها»، به دو شکل ایجابی و سلبی کاربرد دارد؛ مانند گفتن «بسم الله» در آغاز غذا (رفتاری ایجابی) و «تند خوردن» غذا (کیفیتی سلبی برای ذات رفتاری به نام غذا خوردن).

تاکنون واژه ادب، صفتی برای رفتارها بوده است. معنای پنجم آن، برداشت جدیدی را در بردارد و آن این‌که خود فاعل یا نفس انسان، موصوف صفت «أدب» واقع شود و به فردی با کمال‌های اخلاقی و پسندیده، «با ادب» گفته شود. روح و هسته معنایی واژه ادب در این کاربرد نیز حفظ شده است؛ به این‌گونه که در این اطلاق ادب به معنای «هیئت مستحسنة» دانسته شد؛ اما نه هیئت نیکوی رفتار، بلکه هیئت و کیفیت نیکوی فاعل. به عبارت دیگر، توسعه معنایی در متعلق در «هیئت مستحسنة» رخ داده و «فعل» جای خود را به «فاعل» و نفس انسان داده است.

طبق آنچه در رابطه ادب و علم خواهد آمد، گاهی واژه «أدب» به معنای علم نیز به کار می‌رود و «تأدیب»، علم‌آموزی و تعلیم را هم شامل می‌شود (معنای ششم). شاید به همین دلیل، به علمی که با ظرافت و دقت‌های لفظی سروکار دارد، علوم ادبی و ادبیات گفته شده است (معنای هفتم).

معنای این واژه از علوم ادبی نیز فراتر رفت و همه دانش‌ها را دربر گرفت و به افراد باسواد در هر رشته‌ای که شاخص‌ها و کمال‌های اخلاقی و رفتارهای پسندیده را دارند، «با ادب» و «صاحب ادب» اطلاق شد (معنای هشتم). شاید بتوان فرازی از نهج‌البلاغه را شاهد بر این اصطلاح دانست: «فبادرتک بالادب قبل أن یقسوا قلبک» (نهج‌البلاغه، نامه ۳۱/۳۹۱). حضرت مواردی را در وصایای خود برمی‌شمرد که اعم از اخلاق پسندیده، رفتارهای نیکو و دانش‌ها و نیز معارف گوناگون، اعم از تاریخ و غیره است.

بنابراین، در ابتدا ادب به کیفیت رفتار و سپس به خود رفتار اطلاق شد. علاوه بر آن، صفات درونی و خُلقیات و فضایل اخلاقی و سپس خود فاعل و نفس انسانی به قلمرو معنایی ادب اضافه شد. قابل توجه است که ابعاد وجودی انسان از یک منظر به سه بخش: شناختی، عاطفی و رفتاری تقسیم می‌شود. ابعاد رفتاری و سپس ابعاد درونی و عاطفی وارد معنای ادب شدند و آنگاه بُعد

شناختی و علمی نیز به انواع معنای این واژه اضافه شد. با این توسعه معنایی، معنای واژه ادب کامل شد و سه عرصه وجودی انسان (شناختی، عاطفی و رفتاری) را دربر گرفت (اعرافی، فقه تربیتی ۱۳۹۱: ۱/ ۱۷۹ - ۱۷۶).

کاربردها و معنای «تأدیب»

در بررسی واژه «تأدیب» هم باید به ماده ادب و هم به هیئت و صیغه آن توجه داشت.

معنای غالبی صیغه تفعیل، «تعدیه» است؛ یعنی سه عنصر: فعل، فاعل و مفعول دارد. براساس تحلیلی که در ماده ادب گذشت، می‌توان گفت که مفعول «تأدیب» و آن چیزی که فعل بر آن انجام می‌شود، می‌تواند بُعد شناختی یا عاطفی و درونی یا رفتاری باشد، این چهار ادعا عبارت است از:

- اگر «تأدیب» فقط به بُعد رفتاری منحصر بماند، به معنای «آداب‌آموزی» و منتقل کردن آداب، روش‌ها و رفتارهای پسندیده و مطلوب خواهد بود؛

- اگر «تأدیب» فقط در بُعد شناختی به کار رود، هم‌معنای «تعلیم» می‌شود؛

- اگر منظور از «تأدیب»، فقط بُعد عاطفی و روانی (خلقیات و ویژگی‌های درونی) باشد، به معنای «اخلاق‌آموزی» خواهد بود که به معنای انتقال ملکه‌ها و فضایل مثبت و تلاش برای دفع و رفع ردایل نفسانی است.

- ممکن است «تأدیب» در معنایی جامع به کار رود که منظور، تغییر همه ابعاد شناختی، درونی و رفتاری شخصیت انسان، و تقریباً معادل واژه «تربیت» است.

معنای غالبی «أدب» و «تأدیب» و کاربرد آن در روایات

با توجه به آنچه گذشت، مهم‌ترین معنای أدب، «کیفیت نیکوی فعل» است. افعال کیفیاتی دارند که با کاربرد اولیه به ظرفیت‌های فعلی و رفتارهای خارجی و مشخص دلالت دارند؛ آنگاه علاوه بر هیئت فعل، به هیئت فاعل و صفات حسنه گسترش یافته است.

این معنای ذکر شده از مفهوم ادب (معنای هیئتی)، کم و بیش با بحث‌های علامه طباطبایی سازگار است؛ ایشان ضمن توضیحی در مورد واژه ادب و ادب‌کردن انبیاء توسط خداوند، معنای «الهیة الحسنه للأعمال الدینیة» را به عنوان تنها معنای ادب می‌پذیرد.^(۱)

قائلان این معنا قبول دارند که معنای ادب با مراجعه به کتب لغت، فعل و صفت نیکوست، ولی از آنجایی که لحاظ حسن افعال و صفات با ویژگی‌های عارض بر آن‌ها می‌باشد، در أدب، هیئت و شکل نیکوی فعل را نیز در نظر می‌گیرند. به عبارت دیگر: نیکوی افعال و صفات نیک بدون در نظر گرفتن شکل و هیئت آن اعمال و صفات نمی‌باشد، از این‌رو مفهوم هیئت در معنای ادب به این صورت تحقق یافته و سپس به «هیئت فعل» اختصاص یافت و از معنای عام فراگیر به معنای خاص مبدل شد.

چنان‌که ذکر شد، گاهی ادب در معنای عام‌تر از «هیئت حسنه فعل» استعمال می‌شود. در این صورت، که به نظر می‌رسد در روایات در همین معنای عام استعمال شده، «أدب» اعم از خود فعل نیکو، صفت نیکو یا هیئت نیکو است و فقط معنای هیئت در آن لحاظ نمی‌گردد. این معنا با مراجعه به فرهنگ لغات معتبر ادب مشخص می‌شود. این فرهنگ‌ها «أدب» را مختص به هیئت فعل ندانسته و به مطلق «ما ینبغی أن یفعل و ما یحسن فعله» اشاره داشته‌اند؛ یعنی مطلق آنچه خوب است.^(۲)

همان‌طور که از نظر برخی دیگر نیز استفاده می‌شود (دائرة المعارف بزرگ اسلامی: ۷/ ۳۰۰ - ۲۹۶) ادب به وضع

فعلی و اسمی و وصفی در اشعار عرب قبل از اسلام کاربرد نداشته و در دوره اسلام، بیشتر در قرن اول، کاربرد جدید صفتی و فعلی و اسمی پیدا کرده است. از سوی دیگر، بیشترین روایاتی که واژه «أدب» در آنها به کار رفته، مربوط به قرن اول هجری و دوران پیامبر | و امیرالمؤمنین × بوده است و در آن دوران همان معنای مطلق، یعنی «مایحسن فعله» مدنظر بوده است؛ مثلاً، روایت پیامبر اکرم | که می‌فرماید: «أدبني ربِّي فأحسن تأديبِي» (مجلسی، بحار الأنوار ۱۴۰۴: ۳۸۲/۶۸) به معنای مطلق

ایجاد رفتار و صفات و هیئات نیکوست. در روایات دیگر نیز چنین است: «فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ أَدَّبَكَ قَالَ اللَّهُ أَدَّبَنِي وَأَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ» (همان: ۱۷/ ۱۵۸)؛ «الدَّهْرُ أَدَّبَنِي وَالْأَيَّاسُ أَعْنَانِي وَالْقُوْتُ أَعْنَعَنِي وَالصَّبْرُ رَبَّانِي» (همان: ۳۴/ ۴۴۶)؛ «يَا كُمَيْلُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ | أَدَّبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ أَدَّبَنِي وَأَنَا أُوَدِّبُ الْمُؤْمِنِينَ وَأُوَرِّثُ الْأَدَبَ الْمُكْرَمِينَ» (همان: ۷۴/ ۲۶۸).

لازم به ذکر است که حتی اگر قائلی این معنای عام را قبول نداشته باشد و ارتکازها را منصرف به معنای هیئت بدانند، می‌توان گفت: معنای هیئت قابل تممیم به خود فعل و صفات نفسانی است، چون فعل هم هیئت نیکو برای نفس است و یکی از شئون نفس، فعل آن می‌باشد. پس خود مفهوم هیئت هم قابل تسری است.

به طور کلی «أدب» و «تأدیب» از دو جهت در معنایی جامع به کار می‌رود:

اول آن‌که: مراد از آن مطلق ما یحسن می‌باشد.

دوم آن‌که: منظور، تغییر همه ابعاد شناختی، درونی و رفتاری شخصیت انسان است.

با توجه به این دو امر، در ادامه به نسبت واژه ادب و تأدیب با واژه‌های دیگر پرداخته می‌شود و مراد از نسبت‌سنجی «ادب»، نسبت‌سنجی «تأدیب» نیز می‌باشد.

نسبت ادب و تأدیب با تربیت

با توجه به مباحث مطرح شده، معلوم شد که واژه «ادب» و «تأدیب» حداقل چهار معنا (آداب‌آموزی، علم‌آموزی، اخلاق‌آموزی و تربیت) دارد. در مقایسه بین ادب و تأدیب با تربیت باید در ابتدا منظور از تربیت روشن شود و سپس نسبت آن با هر یک از معانی چهارگانه مشخص گردد.

تربیت در سه معنا به کار می‌رود: به معنای اعم (تربیت جسمی و روانی، در برابر اخلاق)؛ به معنای عام (تربیت در همه ساحت‌های شناختی، عاطفی و رفتاری، در برابر تربیت بدنی) و به معنای خاص (تربیت فقط در ساحت‌های عاطفی و رفتاری، در برابر تعلیم) (اعرافی، همان: ۲/۱).

می‌توان به مساوی، اخص و اعم بودن تربیت از ادب و تأدیب با در نظر گرفتن لحاظ‌های زیر اشاره کرد:

۱. مساوی بودن ادب و تأدیب با تربیت از یک لحاظ

در ادامه توضیح داده خواهد شد که طبق معنای دوم تأدیب (ادب در مقابل علم)، این واژه مساوی با تربیت می‌شود.

۲. اعم بودن تربیت از دو لحاظ

اگر در تربیت بار ارزشی (اعمال و رفتار نیک) اخذ نشود، تربیت اعم از ادب و تأدیب می‌شود، زیرا در ادب بار ارزشی مأخوذ است.

اما اگر تربیت در معنایی که کاربرد ارزشی در آن مأخوذ است، به کار برده شود، تقریباً این دو به هم منطبق می‌شوند.

همچنین در صورتی که تربیت به معنای عام‌تر که شامل تربیت جسمی هم باشد، در نظر گرفته شود، ادب و تأدیب که تربیت جسمی در معنای آن نیست، اخص از تربیت می‌شود، چرا که کاربرد تربیت در تربیت جسمی شایع است، ولی کاربرد تأدیب این معنا، مخصوصاً در فضای روایات، وجود ندارد.

در واقع، در این معنا اخذ تربیت از ماده «ربو» نیز مد نظر قرار می‌گیرد؛ در این صورت به معنای «زیاد شدن، تغذیه نمودن، بالا رفتن، رشد و نمو کردن و تهذیب نمودن» به کار می‌رود و بیشتر ناظر به پرورش جسمی و مادی است (اعرافی، همان: ۱/۱۹).

در نگاه نخست، چنین به نظر می‌رسد که «تأدیب» به معنای «اخلاق‌آموزی» با هیچ یک از معانی «تربیت» نقطه اشتراکی ندارد و اساساً اخلاق از قلمرو بحث خارج است. اما اگر اخلاق‌آموزی به معنای آموزش اخلاق و تربیت اخلاقی گرفته شود، از مقوله دگرسازی است و در قلمرو تربیت وارد می‌شود. به نظر می‌رسد که همین سخن درست باشد. با این بیان، تأدیب به معنای اخلاق‌آموزی نیز از قلمرو تربیت خارج نیست.

همچنین تأدیب به دو معنای «علم‌آموزی» و «ادب‌آموزی»، مصداقی از تربیت به معنای اعم است و تأدیب به معنای تربیت نیز با هر سه معنای تربیت مطابقت دارد.

در مجموع: تربیت و تأدیب نزدیک‌ترین واژه به همدیگر هستند.

نسبت ادب با سیره و سنت

در بررسی معنای سیره و سنت، تقارن معنایی و استعمالی این دو واژه (سیره و سنت) معلوم خواهد شد؛ از این رو نخست معنای سیره و سنت بررسی شده و سپس به نسبت ادب با آنها اشاره می‌شود.

۱. معنای لغوی و اصطلاحی سیره

«سیره» قرابت زیادی با واژه «ادب» دارد و در عین حال تفاوت‌هایی نیز دارد. با بررسی معنای لغوی و اصطلاحی آن، شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو معلوم می‌گردد.

«سیره» در لغت به معنای راه و طریق است (ابن منظور، همان: ۴/۳۹۰). «سیر» به معنای حرکت و رانرفتن می‌باشد (راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن ۱۴۱۲: ۴۳۲). این کلمه وقتی در وزن «فِعْلَة» استعمال شود، بر نوع و کیفیت و هیأت عمل دلالت دارد (ابن منظور، همان: ۴/۳۹۰)، از این رو سیره در این استعمال به معنای حالت و چگونگی حرکت است.^(۳)

شهید مطهری در بررسی سیره پیامبر | چنین می‌گوید: «سیر یعنی رفتن و رفتار؛ ولی «سیره» یعنی نوع و سبک رفتار. آنچه مهم است شناختن سبک رفتار پیغمبر است. آن‌ها که سیره نوشته‌اند، رفتار پیغمبر را نوشته‌اند. این کتاب‌هایی که ما به نام «سیره» داریم سیر است نه سیره» (مطهری، مجموعه آثار ۱۳۸۰: ۱۶ / ۵۰).

در بررسی این دیدگاه باید به این نکته توجه داشت که سیره دارای دو معناست:

الف. به چگونگی و نوع عمل اطلاق می‌شود

این چگونگی همان هیئت و حالت فعالیت آدمی است و از آنجا که هیچ فعالیت بدون حالتی خاص تحقق نمی‌یابد و حالت رفتار، جدا از رفتار نیست؛ بنابراین سیره در این مفهوم شامل همه رفتارهای آدمی می‌شود. این معنای اولیه و اصیل سیره است و چندان ربطی به سبک و قاعده رفتار ندارد.

هر رفتار حتی اگر یکبار هم اتفاق بیفتد، دارای کیفیت و هیأتی است و در وزن «فعله» دوام و تکرار نهفته نیست. از سوی دیگر ماده «سیر» در سیره دارای معنا و مفهومی بسیار کلی و مبهم است. در واقع، سیر در این کاربرد یعنی فعالیت و رفتار و از این لحاظ با واژه‌هایی مانند جلوس و حرکت که افعالی خاص و دارای ماهیتی مشخص و ویژه‌اند، متفاوت است.

با توجه به دو نکته فوق می‌توان «سیره» را به «چگونگی عمل و رفتار» معنا کرد. پس بر سیره شخص، یعنی هر فعالیت و عمل‌کردی که از او صادر می‌شود، چه یکبار و چه مکرر، دلالت می‌کند.

ب. سیره به «سبک و قاعده رفتار» اطلاق می‌گردد

این معنا اخص از معنای اول است. از آنجا که به طور معمول هر رفتار و عملکرد به ویژه اگر از فاعل حکیم سرزند و به صورت پیوسته اتفاق بیفتد، تابع قانون و سبکی ویژه است، گاهی «سیره» به معنای سبک، شیوه و قاعده حاکم بر رفتار به‌کار می‌رود (همان معنای مورد نظر شهید مطهری &). اما در اصطلاح مورخان، «سیره» بر همان معنای اول که رایج و دقیق است، اطلاق می‌شود.

بررسی سیره به معنای اول، مقدمه‌ای برای دستیابی به قواعد و سبک حاکم بر سیره (همان معنای دوم)، می‌باشد.^(۴) منظور از بررسی سیره پیامبر اسلام | و ائمه اطهار^ع در کتب دیگر، سیره به معنای دوم است؛ یعنی بررسی سیره آن‌ها به منظور دستیابی به قواعد و سبک‌های تربیتی و مانند آن؛ اما این مقصود و اصطلاح به معنا و کاربرد عام سیره لطمه نمی‌زند.

نکته شایان توجه این‌که گفتار هم، چون جزء رفتار آدمی است، از لحاظ چگونگی صدور از گوینده، سیره محسوب می‌شود، از این‌رو می‌توان سیره را به دو گونه «قولی» و «فعلی» تقسیم کرد.

۲. معنای لغوی و اصطلاحی سنت

معنای اصلی سنت در لغت، «صورت» (ابن منظور، همان: ۳۹۸)، «طریقه» (جوهری، همان: ۲ / ۶۹۱) و «سیره» (ابن زکریا، همان: ۴۶۶) است.

بنابراین، جریان آسان چیزی را سنت می‌گویند، به همین مناسبت به طریقه هم که جریان در آن صورت می‌پذیرد، سنت می‌گویند؛ چنان‌که در *لسان العرب* در ادامه بررسی معنای سنت آمده: «سَنُّ اللَّهِ سُنَّةً أَيْ بَيْنَ طَرِيقًا قَوِيماً». این لغت‌نامه به استعمال این معنا در احادیث نیز اشاره‌ای دارد: «و قد تكرر في الحديث ذكر السنة و ما تصرف منها، و الأصل فيه الطريقة و السيرة» (راغب اصفهانی، همان: ۱ / ۴۲۹).

اما «سنت» در اصطلاح‌های گوناگون کاربرد دارد:

- در اصطلاح مورخان به معنای شرح حال، تاریخ زندگی و تولد رسول خدا، شرح غزوات، تاریخ فرزندان و خاندان و یاران آن حضرت و مانند این‌هاست.

- در اصطلاح اصولیون، به اقوال، افعال و تقریر معصوم اطلاق می‌گردد.

- در اصطلاح فقهی - حدیثی به احکام مستحب در مقابل احکام چهارگانه دیگر گفته می‌شود (حسینی‌زاده، سیره تربیتی پیامبر | و اهل‌بیت، تربیت فرزند ۱۳۸۰ / ۱ / ۱۱).

- در احادیث گاهی به کلیه مقرراتی که از جانب رسول خدا | معین شده، گفته می‌شود (طباطبایی، سنن النبوی ۱۳۷۵: ۵ و ۶ / ۱۶).

از معنای رایج آن، راه و رسم زندگی و قوانینی است که دست‌کم در چندین نسل باقی مانده باشد.

البته این‌که مراد از سنت و سیره، سنت رسول خدا | و ائمه اطهار^۱ باشد، اصطلاحی است که بعدها در اصطلاح فقها و اصولیون پدید آمده و در کاربرد روایات، همراه با قرینه به سنت رسول خدا اطلاق گردیده است.

۳. نسبت بین سیره و سنت

با توجه به معنای لغوی ذکر شده برای «سیره» و «سنت» می‌توان گفت: این دو واژه در لغت به یک معنا می‌باشند (ابن زکریا، همان: ۴۶۶) و آن عبارت است از: «حالت، روش و طریقه پیموده شده».

در عرف مورخان نیز «سیره» و «سنت» به یک معناست و آن عبارت است از: شرح حال و تاریخ زندگی پیامبر | و ائمه اطهار^۲. اما در سایر اصطلاحاتی که ذکر شد، سیره و سنت متفاوت هستند. آنچه در اینجا مدنظر می‌باشد، این است که در اصطلاح فقهی – اصولی، سنت اعم از اقوال و افعال است؛ در حالی‌که سیره تنها بر افعال صدق می‌کند.

۴. نسبت ادب با معنای لغوی سیره و سنت

طبق آنچه از مباحث گذشته به دست آمد، سیره و سنت از حیث لغت و برخی اصطلاحات به یک معنا می‌باشند، اما در اصطلاح اصولی متفاوتند. اگر از حیث لغت، سیره و سنت با ادب مقایسه شوند، نسبت آنها چنین است:

الف. عام بودن «ادب» نسبت به «سیره» و «سنت»

اگر «سیره» و «سنت» پیامبر گرامی | و ائمه اطهار^۳ به معنای دوم (سبک و قاعده رفتار)، در نظر گرفته شود، خاص‌تر از ادب می‌شوند، چون «ادب» به هر امر نیکویی که از سوی معصومین^۴ صادر شده، اطلاق می‌شود؛ هر چند فقط یکبار باشد.

اما از جهت دلالت «سیره» و «سنت» بر خصوص هیأت (نه فعل)، نمی‌توان به خاص بودن سیره استدلال کرد، زیرا «هیأت» همان چگونگی و حالت آدمی است و از آنجا که هیچ فعالیت بدنی بدون حالتی خاص تحقق نمی‌یابد و حالت رفتار جدا از آن نیست، سیره در این مفهوم، شامل همه رفتارها و فعالیت‌های آدمی می‌شود.

ب. خاص بودن «ادب» نسبت به «سیره» و «سنت»

با نگاه دیگر به مفهوم و کاربرد ادب و سیره و سنت، می‌توان به خاص بودن ادب پی برد، زیرا در درون معنای ادب «حُسن» نهفته است و در آن نوعی ارزش‌گذاری می‌باشد؛ یعنی معنای اصلی آن، «ما ینبغی أن یفعل»^(۵) و اگر هم سوء الأدب به کار رود، مجازگویی است. در حالی‌که در «سنت» و «سیره» چنین اختصاصی نیست و بدون مجازگویی، به سنت و سیره خوب و بد تقسیم می‌شود؛ چنان‌که در لسان‌العرب تصریح می‌کند: «والسُّنَّةُ: السَّیرة، حَسَنَةٌ کَانَ أَوْ قَبِيحَةً»^(۶)

چنان‌که ذکر شد، واژه «ادب» در قرآن نیامده است، ولی واژه سنت در قرآن^(۷) و به همان معنای لغوی و مستعمل قبل از نزول به کار رفته است، مگر این‌که قرینه‌ای بر استعمال آن در معنای مجازی در کار باشد.

البته در استعمالات بعدی و در دوره‌های اسلامی، سنت در معنای «فعل و قول پیامبر» و در تفکر شیعه «فعل و قول پیامبر و ائمه» استعمال شد. بدیهی است که در این استعمال و اصطلاح نمی‌توان سنت را به خوب و بد تقسیم نمود، چرا که سیره بد در فعل و قول پیامبر | و ائمه^۸ معنا ندارد.

۵. نسبت ادب با معنای اصطلاحی سیره و سنت

«سیره» و «سنت» از حیث لغوی به یک معنا می‌باشند، اما از حیث اصطلاح اصولی و فقهی، سنت اعم از اقوال و افعال است، ولی سیره بر افعال صدق می‌کند.

در این صورت «ادب» عام‌تر از سیره می‌باشد، زیرا «سیره» فقط بر افعال صادق است، ولی «ادب» هم بر افعال و هم بر اقوال و هم بر هیئات و صفات صدق می‌کند.

نسبت بین ادب و اخلاق

«اخلاق» مفاهیم لغوی و اصطلاحی گوناگون دارد (اعرافی، همان: ۴۸ / ۱). معنای لغوی آن «سرسشت و سنجیه»؛ اعم از نیکو و یا ناپسند بوده و یا واژه «خَلْق» هم‌ریشه است (زبیدی، همان: ۳۳۷ / ۶؛ ابن منظور، همان: ۱۹۴ / ۴). معنای اصطلاحی آن هم عبارتند از: صفات نفسانی، صفات راسخ نفسانی، فضایل اخلاقی، نهاد اخلاقی زندگی، نظام رفتاری حاکم بر افراد، آثار عمل، شخصیت و علم و دانش اخلاق. رایج‌ترین و شایع‌ترین کاربرد اصطلاحی اخلاق در بین دانشمندان اسلامی، عبارت است از: صفات و هیئت‌های پایدار در نفس که موجب صدور افعالی متناسب با آنها به طور خودجوش و بدون نیاز به تفکر و تأمل از انسان صادر می‌گردد (اعرافی، همان: ۵۰ / ۱).

با توجه به نکات ذکر شده، می‌توان دو فرق بین ادب و اخلاق قائل شد:

۱. اعم بودن «آدب» از یک جهت

واژه «خُلُق» به ویژگی‌های روحی و نفسانی اختصاص دارد و در معنای «فعلی» کاربرد غالبی ندارد؛ هرچند این صفات و هیئات موجب صدور فعل می‌گردند، اما اطلاق لغوی و غالب اصطلاحی آن به هیئات و صفات پایدار در نفس است، ولی واژه «آدب» نه تنها مختص به ویژگی‌های روحی و روانی نیست، بلکه بیشتر در اعمال به کار می‌رود و کاربرد آن در ویژگی‌های روحی نادر است. با این نگرش، ادب عام‌تر از اخلاق است، چون «آدب» هم بر ویژگی‌های روحی و نفسانی و هم بر افعال اطلاق می‌گردد، اما «اخلاق» فقط در ویژگی‌های روحی و نفسانی کاربرد دارد.

البته عده‌ای اخلاق را عام‌تر دانسته و آن را شامل اموری چون: رفتار (فعل ظاهری)، تفرکات، اراده‌ها، نیت‌ها و گفتار نیز می‌دانند (جعفری، ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه ۱۳۵۹: ۲۲/۶۷). برخی نیز به این نکته تصریح دارند که: حد اکمل اخلاق، ملکات نفسانی است، ولی منحصر به این معنا نبوده و رفتارهای اجتماعی و همه صفات اکتسابی و افعال اختیاری شخص را هم دربر می‌گیرد (دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۴: ۱/۲۰۰). همچنین به افعال ارادی و اختیاری که به صورت ظاهری یا به صورت باطنی از انسان صادر می‌شود، نیز صدق می‌کند. طبق این اصطلاح، اخلاق به افعال هم اطلاق می‌شود.

۲. اخص بودن «آدب» از جهت دیگر

«اخلاق»، هم بر امر قبیح و هم بر فعل حسن اطلاق می‌شود؛ چنان‌که در برخی کتب لغت درباره خُلُق آمده است: «و هو السَّجِّة» (ابن‌زکریا، همان: ۲۹۵؛ ابن‌منظور، همان: ۸۶/۱۰)؛ اعم از آنکه سرشت نیکو و پسندیده باشد یا زشت و ناپسند؛ ولی در درون مفهوم ادب حُسن نهفته است. در روایات نیز به وفور اخلاق خوب و اخلاق بد ذکر شده است،^(۸) ولی کاربرد واژه «آدب» در روایات، به غیر از چند روایت انگشت‌شمار، در افعال و صفات نیکوست و در لغت نیز چنین است.

نسبت بین ادب و عمل

واژه عمل در لغات به «فعل» اطلاق گردیده است (راغب اصفهانی، همان: ۵۸۷/۱؛ ابن‌منظور، همان: ۱۱/۱۷۴). طبق این معنا در مقایسه «آدب» و «عمل» می‌توان چنین گفت:

۱. عام بودن معنای «آدب» از «عمل» از یک حیث

برخی از کتب لغوی استعمال واژه «عمل» را فقط در «فعل» آورده‌اند (ابن‌زکریا، همان: ۷۱۶)؛ از این‌رو در غیر فعل استعمال ندارد، اما چنان‌که قبلاً توضیح داده شد، «آدب» اختصاص به فعل ندارد و صفات و هیئات را هم شامل می‌شود، در حالی‌که واژه «عمل» فقط در مورد اعمال به کار می‌رود و در صفات و هیئات کاربردی ندارد.

استعمال اولی یا غالبی «آدب» در افعال است که در این‌صورت، این واژه به «عمل» نزدیک است، اما معنای ادب عام‌تر از این است.

۲. خاص بودن معنای «آدب» از «عمل» از حیث دیگر

در کتب لغت معنای «عمل» چنین است: «هو عامٌّ فی کلِّ فعلٍ یُفعل» (همان).^(۹) طبق این معنا «عمل» در هر فعلی استعمال می‌شود؛ اعم از پسندیده یا ناپسند، از این‌رو واژه «عمل» هم در اعمال خوب و هم در معنای بد به کار می‌رود، در حالی‌که در معنای لغوی واژه «آدب» فقط افعال خوب و شایسته است و در کاربرد روایی نیز استعمال آن در افعال ناشایست، آن‌قدر کم است که قائل به استعمال مجازی در آن شدیم.

نسبت بین ادب و تهذیب

تربیت از ماده «ربو» است، این واژه در معنای تهذیب نیز استعمال می‌شود (بناری، نگرشی بر تعامل فقه و تربیت ۱۳۸۸: ۵۹)، اما فرق تربیت و تهذیب در این است که: «تربیت» به فرایند ایجاد تغییر و تحول در مرتب‌ی به دست انسان دیگر و «تهذیب» به فرایند ایجاد تغییر به دست خود مرتب‌ی اشاره دارد (اعرافی، همان: ۱/۲۵). به نظر می‌رسد که در این معنا «تهذیب» به «اخلاق» نزدیک‌تر باشد.

بدیهی است که در صورت هم‌معنا دانستن واژه‌های تربیت و تأدیب، فرق تأدیب و تهذیب نیز در ایجاد تغییر به دست دیگری (در تأدیب و تربیت) و به دست خود شخص (در تهذیب) می‌باشد.

نسبت بین ادب و تزکیه

ادب و تزکیه از یک وجه، مشترکند و از وجه دیگر متباین.

۱. وجه مشترک ادب و تزکیه

تزکیه از ماده «زکی» به معنای رشد و نمو است (مهیار، فرهنگ اجددی بی تا: ۴۵۹)، ولی از آنجا که رشد و نمو در گیاهان نیازمند به حذف زواید است، تزکیه در زدودن زوائد به کار رفته است. از طرفی، چون زدودن زوائد مشتمل بر تخلیه می‌باشد، در معنای تخلیه هم به کار رفته است. این واژه در قرآن در دو مورد استعمال شده؛^(۱) و بیشتر مفسران آن را ناظر به تزکیه و پاک کردن نفس و زدودن ناپاکی‌ها می‌دانند؛ هر چند که برخی به معنای زکات مال نیز آورده‌اند.

«مجمع‌البحرین» آن را به معنای «پاکی از اخلاق نمیمه» (طریحی، همان: ۲۰۴ / ۱) و «التبیین» از قول ابن عباس آن را به معنای «عمل به طاعات» می‌شمرد (طوسی، التبیین فی تفسیر القرآن بی تا: ۳۳۲ / ۱۰). علامه طباطبایی در معنای تزکیه در آیه «قد افلح من تزکی» (اعلی: ۱۴) چنین می‌گوید: «التزکی هو التطهر و المراد به التطهر من ألوات التعلقات الدنیویة الصارفة عن الآخرة» و سپس در تأیید این معنا به ادامه آیه که می‌فرماید: «بل تؤثرون الحیاة الدنیا»، اشاره می‌کند و استنباط می‌نماید که منظور از «تزکی» در این آیه پاکی از تعلقات دنیوی (بازدارنده از آخرت)، می‌باشد (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن: ۲۰ / ۲۶۹).

تفاسیر دیگر نیز معنای «پاک کردن و زدودن زوائد» را در آن لحاظ کرده‌اند که در این صورت، استعمال و اراده زکات مال نیز با این معنای لغوی سازگار است، زیرا در آن نیز پاک کردن و زدودن اضافات مال مدنظر است. بیشترین استعمال تزکیه در قرآن در مورد پاک کردن اوصاف و صفات نفسانی از ناپاکی‌هاست؛ و این معنا با صدر آیات مربوطه که به رستگاری اشاره دارند، سازگارتر است، زیرا لازمه رستگاری انسان، پاک کردن نفس از صفات رذیله است.

درباره این واژه می‌توان گفت: در قرآن «تزکیه» از مفاهیمی است که به معنای «تربیت» نزدیک است و طبق معنایی که در نسبت بین «تربیت» و «تأدیب»، مبنی بر هم‌معنا بودن آنها اشاره شد، واژه «تزکیه» نیز به واژه «تأدیب» نزدیک است. لازم به ذکر می‌باشد که واژه «هدایت» اعم از تزکیه بوده و به تربیت به معنای عام نزدیک‌تر است و شامل تعلیم هم می‌شود، اما تزکیه با آن معنای خاص مقابل تعلیم سازگارتر است. آری، اگر ثابت شود که تربیت فقط در مورد پرورش ویژگی‌های روحی و روانی است، در این صورت به تزکیه نزدیک‌تر می‌شود؛ اما هیچ یک از اطلاقات و معانی «تربیت» با اختصاص تربیت به پرورش ویژگی‌های روحی و روانی سازگار نیست.

بنابراین، نزدیکی واژه «تزکیه» به «تربیت» به اندازه نزدیکی «تأدیب» به «تربیت» نیست و در روایات تأدیب به تربیت به معنای خاص نزدیک‌تر است. در هر صورت این سه واژه نزدیکی بسیار زیادی به هم‌دیگر از لحاظ معنایی دارند.

۲. وجه تباین ادب و تزکیه

بین «تزکیه» و «ادب» فرق مهمی نیز وجود دارد و آن عبارت از این است که:

«تزکیه» بیشتر ناظر به اوصاف و ویژگی‌های نفسانی و درونی و ناظر به روابط انسان با خداست و بُعد معنوی آن نمود بیشتری دارد، ولی «تأدیب» بیشتر ناظر به افعال است و غیر از اطلاق به صفات و هیئات، به افعال هم اطلاق می‌شود و حتی در افعال کاربرد بیشتری دارد.

نسبت بین ادب و علم

برای درک این نسبت، مروری اجمالی به مباحث معنا و نسبت تربیت و تعلیم و ادب (اعرافی، همان: ۸۱ / ۱) لازم است.

تأدیب چهار اصطلاح عمده دارد:

۱. اصطلاح عام که علم را هم در بر می‌گیرد؛ لکن این اصطلاح شایع نیست.

۲. اصطلاح ادب در مقابل علم است و آن به معنای تربیتی است که در مقابل تعلیم قرار می‌گیرد.

۳. به معنای تنبیه می‌باشد که این اصطلاح هم کاربرد کمی دارد.

۴. تأدیب به معنای ادب‌آموزی، که در این معنا اخص از تربیت می‌باشد.

پس اصطلاح اول و چهارم کاربرد زیادی دارد، از این‌رو رابطه تأدیب با علم در این دو اصطلاح، مقایسه می‌شود:

۱. اگر تأدیب به معنای تربیت باشد

واژه «تربیت» با توجه به دو ریشه آن، دارای دو معنای لغوی است:

اگر از ریشه «ربب» باشد، به معنای حضانت و اصلاح و تدبیر و تأدیب و ... خواهد بود و اگر از ریشه «ربو» باشد به معنای زیاد شدن و تغذیه و رشد است. معنای دوم بیشتر ناظر به پرورش جسمی و مادی و معنای اول به پرورش دیگر ابعاد است (اعرافی، همان: ۱۹ / ۱).

با توجه به هم‌معنایی واژه «آداب» و «تربیت» که بدان اشاره شد، از یک سو، و تضاد معنایی واژه «تربیت» و «تعلیم» از سوی دیگر (همان: ۳۹)، می‌توان نتیجه گرفت: واژه «تأدیب» و «تعلیم» نیز تقابل معنایی دارند و تعلیم به تغییرات در حوزه شناختی و تأدیب به تغییرات در حوزه صفات و رفتار مربوط می‌شود.

اصطلاح «آداب» در دوره‌های متأخر بر علوم خاصی نیز اطلاق شده و در روایات هم گاهی به معنای علم به کار رفته است. مثلاً: در موقفه مسعده از امام صادق «آمده است: «... إِنَّ خَيْرَ مَا وَرَثَ الْآبَاءُ لِأَبْنَائِهِمُ الْآدَابُ لَا الْمَالُ فَإِنَّ الْمَالَ يَذْهَبُ وَالْآدَابُ يَبْقَى» (کلینی، الکافی ۱۳۶۶: ۸/ ۱۵۰).

برخی در این روایت ادب را به معنای علم تفسیر کرده.^(۱۱) و چنین دلیل آورده‌اند که در روایات مشابه دیگر، علم و مال با هم مقایسه شده و علم بهتر از مال قلمداد گردیده است (صدوق، الخصال ۱۴۰۳: ۱/ ۱۸۶).

گرچه این تفسیر جای تأمل دارد و نمی‌توان گفت که منظور از ادب در این روایت علم است، اما این تفسیر راوی نشان می‌دهد که ادب در معنای علم هم در لغت آن زمان کاربرد و جایگاه داشته است. آنچه از این روایت می‌توان استظهار کرد، معنای اصلی ادب است؛ یعنی صفات نیک و رفتارها و کارهای خوب انسان.

به هر حال، هر چند در تفسیر روایت، ادب به معنای علم به کار رفته است، اما غالباً چنین نبوده و در کاربردها عموماً به معنای اعمال و صفات و هیئات نیک بوده است، زیرا در بسیاری از روایات «آداب» در مقابل علم قرار گرفته (کلینی، همان: ۲/ ۳۰). و تأدیب که به صورت باب تعیل می‌آید، به معنای ایجاد کردن این صفات و اخلاق نیک در دیگری می‌باشد.

استعمال «آداب» به معنای علم (علوم عام و به تدریج علوم خاص) انکار شدنی نیست، ولی این معنا در دوره‌های بعد از روایات بوده و تحولاتی است که بعد از عصر ائمه حاصل شده است.

بنابراین، اصل کاربرد ادب در معنای علم هر چند به صورت فی‌الجمله و استثنا وجود دارد، ولی معمولاً در روایات، علم و ادب قسیم هم قرار داده شده و آنها را مکمل همدیگر شمرده‌اند.

پس «آداب» غالباً مقابل «علم» بوده و «تأدیب» مقابل «تعلیم» می‌باشد. در روایتی از امیرالمؤمنین «دو واژه «تعلیم» و «تأدیب» مقابل هم قرار داده شده‌اند: «فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَصِيحَةُ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيْكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا» (مجلسی، همان: ۷۴/ ۳۴)؛ «حق من بر شما آن است که اندر زتان دهم، و حقوق شما را به تمامی بپردازم، به شما تعلیم دهم تا نادان نمانید و ادب‌تان کنم تا دانا شوید.» در این حدیث به قرینه تقابل تعلیم و تأدیب، معنای خاص ادب (پروراندن در قلمرو غیر علمی و شناختی) مدنظر حضرت می‌باشد.

در واقع، در معنای غالبی و اصلی تأدیب، تعلیم به معنای انتقال مفاهیم و آموزش دادن در عالم ذهن است، ولی تربیت در حوزه انتقال رفتار و صفات است. معنای لغوی تربیت (مقابل تعلیم) هم اگر از ماده «ربب» باشد با این معنا مطابقت دارد؛ چرا که در این صورت یکی از معانی آن مرادف تأدیب است. در روایات نیز «تأدیب» نزدیک‌ترین واژه به تربیت بوده و در برخی مواقع تأدیب مقابل و قسیم تعلیم به کار رفته است. تأدیب ناظر به صفات و تعلیم ناظر به حوزه ذهن و عقل و آموزش است.

در این صورت «آداب تعلیم و تعلم» به معنای بایسته‌های رفتاری و صفاتی و هیئتی است که باید در انتقال مفاهیم شناختی رعایت کرد.

۲. اگر تأدیب به معنای ادب‌آموزی باشد

یکی دیگر از معانی تأدیب، «آداب‌آموزی» است و در این معنا تأدیب اخص از تربیت بوده و شامل ایجاد هیئت مستحسنة فعل و هیئت مستحسنة نفس می‌شود و در همین دو جهت مصداق تربیت می‌شود (اعراف، همان: ۴۷/ ۱). در واقع، در این معنا فقط معنای هیئتی «آداب» در نظر گرفته می‌شود.

به نظر می‌رسد که در این معنا نیز ادب در مقابل علم قرار می‌گیرد و آداب تعلیم و تعلم به این معنا می‌باشد: «نکات تربیتی ضروری که لازم است در فرایند تعلیم و تعلم رعایت شود»، زیرا در این اصطلاح نیز مقابل تعلیم (انتقال در عالم ذهن)، بوده و به ایجاد هیئت مستحسنة فعل و نفس در فرایند تعلیم و تعلم اطلاق می‌گردد.

نتیجه‌گیری

ادب و تأدیب در لغت و روایات در مطلق امر نیکو استعمال شده‌اند و اختصاص به هیأت ندارند. از این حیث در مجموع: تربیت و تأدیب نزدیک‌ترین واژه به همدیگر هستند. بنابراین، تأدیب با تهذیب در ایجاد تغییر به دست دیگری (تأدیب) و به دست خود شخص (تهذیب) است. همچنین در نظر گرفتن معانی مختلف تربیت در نسبت‌سنجی ادب و علم مؤثر است.

ادب از حیثیت‌های مختلف با واژه‌های سیره و سنت، اخلاق و عمل عام و خاص می‌باشد. چنان‌که این واژه با واژه تزکیه از دو حیث گوناگون، وجه مشترک و تباین دارد.

Archive of SID

- (۱). علامه طباطبایی چنین می‌گوید: «و إذ كان الأدب يتبع في خصوصيته الغاية المطلوبة في الحياة فالأدب الإلهي الذي ادب الله سبحانه به أنبياءه و رسله × هو الهيئة الحسنه في الأعمال الدينية التي تحاكي غرض الدين و غايته، و هو العبودية على اختلاف الأديان الحقّة بحسب كثرة موادها و قلتها و بحسب مراتبها في الكمال و الرقي» (طباطبایی، الميزان في تفسير القرآن: ۶/ ۲۵۷) (کلام في معنى الأدب). همچنين چنین می‌گوید: «فالأدب الإلهي أو ادب النبوة هي هيئة التوحيد في الفعل» (همان: ۲۵۸). به نظر می‌رسد در موارد دیگری که در تفسیر المیزان لفظ ادب را به کار برده، همین معنا را اراده کرده است.
- (۲). مثلاً: طریحی ادب را به معنای «حسن الأخلاق» می‌داند (طریحی، همان: ۵/ ۲) و در مصباح تعییر: «فضيلة من الفضائل» دارد (فیومی، المصباح المنیر بی تا: ۱۳) و زبیدی آن را شامل همه فضائل، مکارم و رفتاری‌های پسندیده می‌داند (زبیدی، همان: ۱/ ۲۹۶). در لسان العرب چنین آمده است: «سُمِّيَ أدباً لأنه يأدب الناس إلى المحامد، و ينهاهم عن المقايح» (ابن منظور، همان: ۱/ ۲۰۶).
- مشاهده می‌شود طبق آنچه در معجم‌های لغوی آمده، ادب به معنای مطلق کار نیک بوده و اصل معنای آن «افعال حسنه» می‌باشد.
- (۳). مانند «جلستُ جلسة العبيد»؛ «مانند عبد نشستم» که بر چگونگی نشستن دلالت دارد.
- (۴). چنان‌که تاریخ زمینه‌ای برای مباحث فلسفه تاریخ که به بررسی قوانین حاکم بر حوادث تاریخی است، می‌پردازد (حسینی‌زاده، همان: ۱/ ۹).
- (۵). علامه طباطبایی هم در بررسی‌های خود به این نتیجه رسیده است و در این باره می‌گوید: «فلا ادب في الظلم و الخيانة و الكذب و لا ادب في الأعمال الشنيعة و القبيحة» (طباطبایی، همان: ۶/ ۲۵۶).
- (۶). هم چنین در مجمع البحرین با صراحت آمده است: «و السيرة: الطريقة، و منه سار بهم سيرة حسنة أو قبيحة» (طریحی، همان: ۳/ ۳۴۰).
- (۷). در قرآن واژه «سنت» در شش مورد به کار رفته است (اسراء: ۷۷؛ احزاب: ۳۸ و ۶۲؛ فتح: ۲۳؛ حجر: ۱۳؛ کهف: ۵۵) که در برخی از این آیات به معنای سنت پسندیده و در برخی دیگر به معنای سنت ناپسند آمده است.
- (۸). استعمال سوء خُلُق در روایات زیاد است؛ (ر.ک: کلینی، همان: ۵؛ باب مداراة الزوجه؛ مجلسی، همان: ۶۰/ ۹۷؛ حر عاملی، وسائل الشیعه ۱۴۰۹: ۲۰/ ۱۶۳).
- (۹). راغب اصفهانی نیز با عبارت صریح‌تر به معنای عام «عمل» اشاره دارد و در این باره می‌گوید: «العَمَلُ يستعمل في الأعمال الصالحة و السيئة»، سپس بر این استعمال عام شواهدی از قرآن کریم ذکر می‌کند (راغب اصفهانی، همان: ۱/ ۵۸۷).
- (۱۰). { قد أفلح من تزكى } (اعلی: ۱۴)؛ { قد أفلح من زكّنها } (شمس: ۹).
- (۱۱). مثلاً راوی این روایت، (مَسْعَدَة) می‌گوید: «يَعْنِي بِالْأدبِ الْعِلْمَ» (همان).

قرآن کریم.

نهج البلاغه.

- این منظور، محمد بن مکرّم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- ابن زکریا، ابی الحسین أحمد بن فارس، *ترتیب مقایس اللغة*، قم، مرکز دراسات الحوزة و الجامعة، ۱۳۸۷.
- ابن عباد، صاحب و اسماعیل، *المحیط فی اللغة*، بیروت، عالم الكتاب، ۱۴۱۴ق.
- اعرافى، علی رضا، *فقه تربیتی*، قم، انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- اعرافى، علی رضا، *فقه تربیتی*، قم، مؤسسه اشراق و عرفان، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
- بناری، علی همت، *نگرشی بر تعامل فقه و تربیت*، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی &، قم، ۱۳۸۸.
- جعفری، محمد تقی، *ترجمه و تفسیر نهج البلاغه*، قم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۵۹.
- جوهری، اسماعیل ابن حماد، *الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة*، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۱۰ق.
- حسینی زاده، سید علی، *سیره تربیتی پیامبر ا و اهل بیت*، تربیت فرزند، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۰.
- دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، *درآمدی بر حقوق اسلامی*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۴.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
- زبیدی واسطی، سید محمد بن مرتضی، *تاج العروس من جواهر القاموس*، منشورات بیروت، دار مکتبه الحیاء، ۱۴۰۶ق.
- صدوق، *الخصال*، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
- طباطبایی، محمد حسین، *سنن النبی*، تهران، نشر اسلامیة، ۱۳۷۵.
- طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر نشر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- طریحی، فخرالدین، *مجمع البحرین*، تهران، نشر مرتضوی، ۱۳۶۴.
- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *التبیان فی تفسیر القرآن*، بیروت، بی تا.
- فراهیدی، خلیل ابن احمد، *کتاب العین*، قم، انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.
- فیومی، احمد بن محمد، *المصباح المنیر*، قم، مؤسسه دارالهجرة، چاپ دوم، بی تا.
- کلینی، *الکافی*، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۵.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
- مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار شهید مطهری*؛ سیری در سیره نبوی، قم، انتشارات صدرا، ۱۳۸۰.
- مهیار، رضا، *فرهنگ ابجدی*، بی جا، بی تا.

Studying the Concepts of "Good Manners" and "Corrective punishment" and Their Relationship to *Tarbiyah* (education) and Similar Terms

Abstract

"Good manners" (*adab*) and "corrective punishment" (*ta'dib*) are concepts that have not been used in the Quran but they have been used quite frequently in the narrations and they have a lot of applications in educational matters. These two terms have multiple meanings which have been investigated in this study with the origin and derivatives of the words traced and the course of the semantic development (the main meaning which is something good in a general sense) determined.

Given the fact that these two terms are closely related to some other terms regarding *tarbiyah* (education), the similarities and differences of these terms from *tarbiyah* and other similar words relevant to education, have been studied. In line with the same objective, the relationship between '*adab*' (good manner) and terms like *tarbiyah*, *sirah* (normative conduct), *sunnah* (tradition), morality, conduct, purification, piety, and knowledge have been assessed and determined.

Keywords: normative conduct, tradition, morality, action, purification, knowledge.

* Date of submission: ۱۰/۰/۲۰۱۴ Date of acceptance: ۸/۸/۲۰۱۴

** Student of higher levels, the Islamic Seminary of Qom.

*** Assistant professor, Al-Mustafa International University.